حاشیه‌نگاری خبرنگاری که اولین بار به دیدار رهبری می‌رود

# روایت دیدار اول

مهسا شمس
خبرنگار

مکالمه یک دقیقه و ۱۹ ثانیه طول کشید، اما ساعت‌ها فکرم را درگیر کرد، یعنی می‌شود؟ نه خب احتمالا نمی‌شود! نام و نام‌خانوادگی و کدملی را ارسال کرده بودم اما دلشـــوره داشتم که شاید نشود! گفتند سه‌شنبه هفته بعد دیدار رهبری با دانشـــجویان است، می‌توانم همراه دانشجویان به «بیت» بروم و رهبر را ببینم.

هرچه به سه‌شنبه نزدیک می‌شدیم دلشوره‌ام بیشتر می‌شد، چرا کسی برای دریافت کارت ورود تماس نمی‌گیرد؟ احتمالا کنسل شده که دیگر پیگیری نمی‌کنند و برخلاف اینکه همه برنامه‌های سه‌شنبه را کنسل کرده بودم، کم‌کم بی‌خیال شده بودم.

یکشنبه بود که بالاخره اطلاع دادن هماهنگ شده است، قرار بود رأس ســـاعت ۱۳:۴۵ در محل مشخص شده باشیم تا وارد حســـینیه امام‌خمینی(ره) شویم. می‌دانستم نمی‌توانم تلفن همـــراه و رکوردر با خودم ببرم و همین موضوع باعث شـــده تا کمی استرس بگیرم، چراکه خیلی از چیزهایی را که می‌دیدیم و می‌شنیدم نمی‌توانستم ثبت و ضبط کنم و تنها باید به کاغذ و خودکار اکتفا کنم.

با ماشـــین تا نزدیکی‌های محل مشخص‌شده رفتم، به‌خاطر اینکه برای جای پارک به مشکل برنخورم حتی نیم‌ساعت زودتر رفتم که استرس جای پارک به استرس‌هایی که داشتم، اضافه نشود. یک‌ربع پیاده راه رفتم تا کمی خودم را جمع‌وجور کنم و متوجه اطرافم شـــوم، وارد محل تعیین‌شده شدم. چندنفری از همکاران را دیدم.

اکثر افراد قبلا هم دیدار رهبری رفته بودند و درحال برنامه‌ریزی برای اینکه این‌بار دیـــدار را از چه زاویه‌ای روایت کنند، بودند. خبرنگاران صداوسیما هم بودند.

همگی از یک مسیر با یک پروتکل باید به محل دیدار می‌رسیدیم. ابتدای کوچه یک ساختمان ۴ طبقه نماسنگی را که پنجره‌های قهوه‌ای داشت، نشان دادند و گفتند باید از آنجا وارد شوید.

کمـــی جاخوردم! اینجا بیت اســـت؟ آقا اینجاســـت؟ ۴ پله را بـــالا رفتم و در قدیمی را کـــه نرده‌نرده‌ای بود، هل دادم و وارد ســـاختمان شـــدم، یک بنر بزرگ که عکس تمامی شـــهدای شـــاخص روی آن بود و نشریه خط حزب‌الله قبل از هر چیزی نظر آدم را به خود جلب می‌کرد. یک پیشخوان مانند پیشخوان بانک‌ها آنجا بود که هیچ‌کس با افرادی که آن پشـــت نشسته بودند کاری نداشت.

قبلا شنیده بودم بازرسی‌های بیت خیلی جدی و سخت است، اما دیدم که افراد را با احترام بازرسی کردند و خبری از بازرسی‌های عجیب‌وغریب نبود. از اتاق بازرســـی رد شدم و کمی راه رفتم. ساختمان بلندی روبه‌رویم بود که بالای آن نوشته بود حسینیه امام خمینی(ره). کفش‌ها را باید تحویل کفشداری می‌دادیم و بعد از در چوبی وارد همان حســـینیه‌ای که بارها در تلویزیون دیده‌ایم، شـــدیم. درکنار یکی از ســـتون‌ها میز کوچکی قرار داشـــت، روی آن میز کاغذ و خودکار گذاشـــته بودند. مارک خودکارها «کیان» بود. کنار دیوار صندلی چیده بودند، برخی افراد روی صندلی‌ها نشسته بودند. دانشجویان کمی وارد شده بودند. دانشجویان درحال نوشتن شعار و متن‌های کوتاه بر کف دستان‌شـــان بودند. برخی از افراد شعار می‌دادند و با ۲-۳ بار تکرار ساکت می‌شدند.

به سراغ یکی از دختران رفتم و با او هم صحبت شدم؛ سیده‌زهرا ۲۱ سال داشت و از دانشگاه فرهنگیان آمده بود. می‌گفت در دانشگاه آنها اسامی افرادی که تمایل به دیدار رهبری داشتند را نوشته بودند تا بعد از آن قرعه‌کشی کنند. زهرا می‌گفت شب‌های قدر کلی دعا کرده تا اسمش انتخاب شود تا بتواند بیاید و آقا را از نزدیک ببیند. ۲۰ فروردین یعنی روز تولدش به او زنگ می‌زنند و می‌گویند که اسمت انتخاب شده است. سیده‌زهرا می‌گوید بـــه من روز تولدم گفتند می‌توانم به دیدار بیایم و امروز هم روز تولد حضرت آقا است.

همین حین پسرها شعار دادند: «ای پسر فاطمه، تولدت مبارک» و دخترها هم با آنها هم‌شـــعار شدند. اورژانس بانوان به همراه تجهیزات‌شـــان کنار دیوار روی صندلی‌ها نشسته بودند، آنها می‌گفتند آنقدر به بیت و دیدار آمده‌ایم که حسابش از دست‌شان دررفته است. در دلم به آنها حسودی کردم! یکی از تکنسین‌های اورژانس می‌گفت: «۵ ســـال پیش که اولین‌بار بود که به دیدار می‌آمدم خیلی شلوغ بود و نمی‌توانستم بیایم جلو، عقب ایستاده بودم اما همین که آقا وارد شدند از شدت شور و ذوق دویدم جلو و روی یکی از صندلی‌ها ایستادم، بعد از اینکه آقا نشست و افراد ساکت شدند، تازه به خودم آمدم که این چه کاری بود من کردم!»

در بین آن همه دختر چادری یک دختر با روســـری آبی و بدون چادر نظرم را جلب می‌کند، از او می‌خواهم چندکلمه‌ای با هم حرف بزنیم، می‌گوید: «چون چادری نیستم می‌خواهی با من حـــرف بزنی؟» صادقانه می‌گویـــم: «بله، دقیقا به همین دلیل اســـت» گرم صحبت با او می‌شوم، ۲۰ ســـاله است و او هم از دانشگاه فرهنگیان آمده است، می‌گوید با اینکه چادری نیست اما نماینده نهاد رهبری در دانشگاه‌شان است. هیچ احتمالی نمی‌داده که بتواند یک روزی بیاید بیت و آقا را از نزدیک ببیند، اما این بار دیدار روزی‌اش می‌شود و به بیت می‌آید، دوستانش صدایش می‌کنند تا کف دســـتش را بنویســـند و او هم با عجله خداحافظی می‌کند و می‌رود.

دو دختـــر از کنارم رد می‌شـــوند و صحبتی که با هم می‌کنند برایم جالب اســـت، یکی از آنها به دیگری می‌گوید: «راننده‌ای که من را تا اینجا آورد، گفت وقتی وارد حســـینیه شدید سعی کنید جایی بنشینید که ستون جلوی شما نباشد» آنجا بود که فهمیدم چرا برخی جاها با اینکه در ردیف‌های جلویی بود ولی خالی مانده بود. در همان قسمت‌های خالی، نزدیک میله‌های ردیف اول یک خانم انگاری چیزی زیر چادرش پنهان می‌کند، کنارش می‌روم تا ببینم داستان چیست، متوجه می‌شوم دختر ۴ ماهه‌اش را زیر چادر گرفته تا بخوابد، ریحانه ۳۲ ساله است و دکتری تغذیه دارد، قبلا یک بار در روز پرستار به دیدار آقا آمده است ولی آنقدر شلوغ بوده که نتوانسته آقا را به‌راحتی ببیند، اما امروز خوشحال است که ردیف جلو نشسته و می‌تواند یک دل ســـیر آقا را ببیند، راستی ریحانه می‌گوید که همسر و پسر ۸ ســـاله‌اش هم در قســـمت مردانه نشسته‌اند و خانوادگی به اینجا آمده‌اند.

ساعت ۱۵:۴۰ است و کم‌کم فضای حسینیه شلوغ شده است، قرار است آقا ســـاعت ۱۶:۳۰ بیایند، هنوز برای هم‌صحبتی با افرادی که از شـــدت شوق دیدار رهبر چشمان‌شان خیس هست وقت دارم، به‌سمت در ورودی می‌روم تا افراد جدیدتری را ببینم. خانمی بچه به بغل وارد می‌شـــود، می‌خواهد کاغذ و خودکار بردارد ولی ســـختش اســـت، برای کمک به‌سمتش می‌روم، متوجه می‌شـــوم که متولد ۷۲ اســـت و یک فرزند ۶ ماهه دارد.

همهمه‌ای می‌شود، افراد به‌دنبال مجری می‌گردند و خبری از مجری نیست! یکی می‌گوید نیم‌ساعتی است که وارد شده ولی در بین جمع نیســـت، در همین فضا چشمم به فردی می‌خورد که نابینا است و روی صندلی نشسته؛ او که دیگر نمی‌تواند آقا را ببیند برایش چه فرقی می‌کند اینجا صحبت‌های آقا را گوش کند یا از داخل خانه؟ مرضیه که ۴۰ ســـاله است دارای دکتری فقه و حقوق است و در بهزیستی کار می‌کند، سوالی که ذهنم را مشغول کرده اســـت را از او می‌پرسم و می‌گوید: «نمی‌توانم ببینم اما همین که اینجا هستم ارتباط مستقیم برقرار می‌کنم و این دلم را آرام می‌کند، همیشه دوست داشتم از رهبر چیزی یادگاری داشـــته باشم، آمده‌ام ببینم آیا می‌شود این بار چیزی یادگاری بگیرم؟»

مجری پیدا شـــد، رفته بوده کناری تا فرزندش را آرام کند و بعد به جایگاه بیاید، در راه تا به جایگاه برسد چند سوال کوتاه از او می‌پرســـم تا ببینم اصلا چه کسی است؛ اسمش فائزه و متولد ۷۶ اســـت، او دانشـــجوی زبان و ادبیات فارسی است، به قول خودش هم دانشجو اســـت، هم همسر و هم مادر. پیش‌تر در دیدار نخبگان در دانشـــگاه ســـخنرانی کرده و به‌دلیل قدرت بیانـــش او را برای این دیدار انتخـــاب کرده‌اند تا مجری گری مراسم را به‌عهده بگیرد.

دیگر می‌توان گفت که فضای حسینیه پر شده است، دانشجویان همان‌طور که مشـــغول تمرین شعارهایشان هستند هنوز کف دست‌هایشان کلماتی را می‌نویسند و حتی کاغذها را هم طراحی می‌کنند و کلمه کلمه می‌نویسند و بعد در کنار هم می‌گیرند تا جمله‌هایشان تکمیل شود.

فردی که کنار دستم نشسته است لهجه ترکی دارد، از او می‌پرسم که از چه شهری آمده است؟ می‌گوید «از آذربایجان‌شرقی آمدم، در یک جشنواره که با حضور سردار سلامی برگزار شد هنگامی کـــه رفتم جایزه‌ام را بگیرم متوجه شـــدم افراد دیگری که برنده شـــده‌اند را به مشهد فرستاده‌اند و من جا مانده‌ام، تقاضا کردم که به جبران آن سفر من را به کربلا بفرستند، اما گفتند هزینه‌اش زیاد است و بعد از سردار سلامی خواستم حداقل هماهنگ کند که یک دیدار به بیت بیاییم و آقا را ببینم.»

ســـاعت ۱۶:۲۵ است، دانشـــجویان دیگر از ذوق نمی‌توانند بنشینند، هی این پا و اون پا می‌کنند، پرده آبی تکان می‌خورد و آقا وارد می‌شود، بغض‌های همه می‌ترکد و با چشمان اشکی شـــعار می‌دهند، آقا هم که انگار از دیدن این شور و شوق لذت می‌برد همان‌طور ایستاده دانشجویان را نگاه می‌کند و لبخند می‌زند.

بعـــد از خوانـــدن قرآن، مجری کمی صحبـــت می‌کند و از آقا اجازه می‌گیرد تا سخنرانان را دعوت کند، نماینده تشکل‌های دانشجویی یک‌به‌یک پشت تریبون می‌آیند و هرکدام با گفتن «آقاجان اجازه هســـت؟» ســـخنرانی خود را شروع می‌کند. ۸ دانشجو شامل ۶ مرد و ۲ زن سخنرانی می‌کنند. بحث اقتصاد و مدیران جوان کلیدواژه مشترک بیشتر آنهاست. البته حجاب و نقش زن در جامعه هم در صحبت‌های آنها مشترک بود.

هرکدام از دانشجویانی که سخنرانی کردند از آقا چیزی طلب کردند، یکی دعای خیر می‌خواســـت و دیگری عبا و جانماز و انگشـــتر، یکی دیگر هم از آقا درخواست کرد تا خطبه عقدش را بخوانند؛ اما نقطه عطف ماجرا آنجایی بود که نماینده بسیج دانشجویی به آقا گفت: «آقاجان ما برای شما انگشتری به هدیه آوردیم، همه اعضای بسیج با هم برایتان این را خریدیم، در جلوی ورودی مجبور شدیم جعبه‌اش را دور بیندازیم اما خود انگشتر را با هزار ترفند به داخل آوردیم.»

همه خندیدند و آقا گفت: «همه از ما انگشـــتر می‌خواهند اما شما برای ما انگشتر آوردید، دست‌تان درد نکنه.»

ساعت حدودا ۱۸ اســـت، سخنرانی‌ها تمام شده است و همه مشتاق شنیدن بیانات حضرت‌آقا هستند، آقا شروع به سخنرانی می‌کند، حین ســـخنرانی چندباری ساعت را اعلام می‌کند تا شـــاید وقت‌شناسی و مدیریت روی سخنرانی را یاد جوان‌های ابتدای راه بدهند. چند خاطره خنده‌دار می‌گویند و خودشان بیشـــتر از همه می‌خندند، من دیدارهـــای دیگر را نرفته‌ام اما در ایـــن دیدار آقا انگار با فرزندان خودش درحال خوش و بش است. دو بار هم تاکید می‌کنند که ادبیات و نوع صحبت کردن سخنرانان خوب بود.

دری که ســـمت راست حســـینیه است باز می‌شـــود، پیرمرد کوتاه‌قامتی که کلاه بافتنی مشـــکی به سر دارد وارد می‌شود، حـــدس می‌زنم که موذن باشـــد؛ چراکه تا اذان چند دقیقه‌ای بیشـــتر وقت نمانده است. بیانات آقا تمام می‌شود و صف‌های نماز جماعت شـــکل می‌گیرد. همه دوســـت دارند صف اول و نزدیک‌ترین به آقا باشند. آقا نماز را زیاد طول نمی‌دهند و بعد از نماز به‌سمت پسران می‌روند و با آنها خداحافظی می‌کنند؛ اما چفیه‌اش روزی یکی از دخترها می‌شود.

عوامل خانم می‌گویند که برای صرف افطاری به طبقه بالا برویم، به یکی از عوامل می‌گویم آنجا غذاخوری است؟ می‌گوید: «نه قبل از کرونا که دیدارها شلوغ بود، هنگامی که جا کم می‌آمد از بالکن بالا اســـتفاده می‌کردیم، الان برای خانم‌ها آنجا سفره انداخته‌اند.»

از پله‌ها بالا می‌رویم و وارد طبقه بالایی می‌شـــویم. سفره‌های یک مدل و پک‌های پذیرایی و افطاری چیده شده نظم قشنگی دارد، عوامل ایســـتاده‌اند تا افراد را راهنمایی کنند. آب و چایی که به اندازه فراوان هســـت. در هر بسته‌بندی مقداری سبزی و یک پنیر بســـته‌بندی شـــده و ۴ عدد خرما و یک نان قرار دارد؛ غذا هم زرشک پلو با مرغ است. آنقدر همه‌چیز منظم است که می‌توان گفت به یک اندازه زرشک روی غذا ریخته شده است. اغلب افراد کمی افطار می‌کنند و بخشی از پذیرایی خود را برای تبرک می‌برند تا دیگران هم در این رزق سهیم شوند.

هرکسی از دری که وارد شده خارج می‌شود، هنگامی که داشتم از بیت خارج می‌شدم چندباری پشت‌سرم را نگاه کردم، متوجه شدم خیلی از افراد هم همین کار را می‌کنند. انگار که دل‌شان مثل من برای این محل و نظم و حال و هوایش تنگ می‌شود.

**سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**
**آگهی مزایده اموال غیرمنقول اسناد (ذمه)**

به موجب پرونده اجرایی کلاســـه ۱۴۰۱۰۳۳۳۳ مطروحه در اداره اجرای اسناد رسمی تبریز خانم سمیرا قلیزاده نام پدر جعفر تاریخ تولد ۱۳۶۶/۰۴/۰۲ شـــماره ملـــی ۱۳۸۲۶۱۲۵۸۳ جهت وصول مطالبات خود موضوع ســـند ازدواج شماره ۶۰۶۴ مورخه ۱۳۹۰/۰۴/۳۰ تنظیمی دفتر ازدواج شماره ۱۷ تبریز به صداق یک جلد قرآن و یک دست آینه و شمعدان نقره مقوم به دو میلیون و دویست هزار تومان و یک فقره سفر حج عمره و تعداد ۵۰۰ قطعه سکه طلای تمام بهار آزادی علیه آقای ابوذر اکبری نام پدر مسلم اقدام به صدور اجراییه نموده و اجراییه در مورخه ۱۴۰۱/۰۵/۰۲ به مدیون ابلاغ و و حسب درخواست بستانکار و پس از طی مراحل و عملیات اجرایی، مقدار ســـه‌دانگ مشـــاع از ششدانگ یک واحد آپارتمان مسکونی تحت پلاک ثبتی شـــصت و چهار هزار و ســـیصد و ســـی و هفت فرعی از یک اصلی، مفروز و مجزاشده از پنجاه و هشت هزار و چهارصد و شصت و هفت فرعی از اصلی مذکور، قطعه اول تفکیکی و واقع در بخش نه تبریز ششدانگ برابر اعلام دفتر املاک ثبت تبریز به مساحت (۱۲۴/۱۹) یکصد و بیست و چهار متر و نوزده دسیمتر مربع، واقع در طبقه اول که (۱۲/۳۳) متر مربع آن پیشرفتگی است که به نام ابوذر اکبری مدیون پرونده اجرایی و سند مالکیت اصلی به شماره چاپی ۷۷۹۲۸۱ سری الف سال ۹۶ با شماره دفتر الکترونیکی ۱۳۹۷۲۰۳۰۴۱۷۲۰۰۶۱۲۲ صادر گردیده و در قبال قسمتی از طلب و حق الاجرای پرونده بازداشت و محدود به حدود ذیل می‌باشد. شمالا: دیوار و پنجره است به طول (۹/۸۶) متر به فضای خیابان ۱۸ متری گلستان سوم شرقا: در چهار قسمت که قسمت سوم آن جنوبی است. اول دیواری است به طول (۱/۲۵) متر به فضای خیابان ۱۸ متری گلستان سوم دوم دیواری است به طول (۸/۷۰) متر به درز انقطاع مورد تفکیک که ماورآ آن قطعه ۴۱۱ قرار دارد ســـوم دیواری اســـت به طول (۳/۷۲) متر به راه‌پله و آسانسور مشـــاعی چهارم درب و دیوار است به طول (۴/۳۰) متر به راه‌پله و آسانسور مشاعی جنوبا: در سه قسمت، اول دیواری است به طول (۰/۴۰) متر به فضای حیاط مشاعی دوم درب و دیوار و پنجره ای است به طول (۴/۶۴) متر به تراس اختصاصی قطعه ۱ سوم دیواری است به طول (۱/۱۰) متر به فضای حیاط مشاعی غربا: در دو قسمت، اول دیواری است به طول (۱۳/۰۰) متر به درز انقطاع مورد تفکیک که ماورا آن قطعه ۴۰۹ قرار دارد دوم دیواری است به طول (۱/۲۵) متر به فضای خیابان ۱۸ متری گلستان سوم به انضمام پارکینگ قطعه ۱ به مساحت ۸/۱ واقع در طبقه ۰ حدود اربعه: شمالا: خط فرضی به محوطه مشاعی است به طول (۴/۵۰) متر شرقا: خط فرضی به محوطه مشاعی است به طول (۱/۸۰) متر جنوبا: خط فرضی به محوطه مشاعی است به طول (۴/۵۰) متر غربا: خط فرضی به محوطه مشاعی است به طول (۱/۸۰) متر و منضماتی از نوع تراس اختصاصی قطعه ۱ به مساحت ۵/۱ به حدود اربعه: شمالا: درب و دیوار و پنجره‌ای است به طول (۴/۶۴) متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱ شرقا: نیم‌دیوار جلوی بالکن به طول (۱/۱۰) متر به فضای حیاط مشاعی جنوبا: نیم‌دیوار جلوی بالکن بطول (۴/۶۴) متر به فضای حیاط مشاعی غربا: نیم‌دیوار جلوی بالکن بطول (۱/۱۰) متر به فضای حیاط مشاعی که برابر گزارش مورخه ۱۴۰۱/۰۸/۲۳ مأمور اجرای ثبت و طبق گزارش ارزیابی مورخه ۱۴۰۱/۰۸/۲۹ کارشناس رسمی دادگستری ملک مذکور در طبقه اول ساختمان ۶ طبقه که شامل همکف به‌صورت پارکینگ و ۵ طبقه بالای آن به‌صورت مسکونی با سازه بتن آرمه و دارای آسانسور می‌باشد قرار دارد قطعه جنوبی بوده و مساحت واحد ۱۲۴/۱۹ مترمربع می‌باشد که واحد فوق دارای تراس اختصاصی به مساحت ۵/۱ مترمربع و پارکینگ قطعه یک تفکیکی به مساحت ۸/۱ متر مربع می‌باشد و دارای انشعابات آب و برق و گاز مستقل می‌باشد واحد دارای دو اتاق خواب با پذیرایی و آشپزخانه و سرویس بهداشتی می‌باشد در آشپزخانه کابینت و در دو اتاق خواب کابینت اجرا شده است. در سقف پذیرایی نور مخفی معمولی اجرا گردیده است. گرمایش واحد سیستم پکیج با شوفاژ نصب گردیده است. نمای ساختمان سنگی اجرا شده است و به نشانی: تبریز ولیعصر کوی استانداری خیابان عطایی خیابان گلستان سوم قطعه ۴۱۰ طبقه اول واقع شده و مقدار سه‌دانگ مشاع از ششدانگ پلاک ثبتی مذکور با وضعیت موصوف و با لحاظ قدرالسهم از عرصه و سایر مشاعات و مشترکات طبق قانون تملک آپارتمان‌ها و آیین‌نامه‌های اجرایی آن و با احتساب نصف مساحت تراس برای مساحت ۱۲۶/۷۴ مترمربع برابر گزارش کارشناس رسمی دادگستری به مبلغ هفده میلیارد و یکصد و نه میلیون و نهصد هزار ریال ارزیابی و پس از ابلاغ ارزیابی و قطعیت آن اینک در قبال قسمتی از طلب و حق الاجرای متعلقه به استناد ماده ۱۲۶ آیین‌نامه اجرا و ۱۲۹ مواد فصل مزایده آیین‌نامه اجرا از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۳ در محل اداره اجرای اسناد رسمی واقع در تبریز میدان راه‌آهن به طرف دیزل‌آباد روبه‌روی گمرک تبریز طبقه اول اداره ثبت اسناد غرب تبریز از طریق مزایده به فروش می‌رسد و شرکت برای عموم آزاد است و مزایده حضوری بوده و در یک جلسه برگزار خواهد شد و مزایده از مبلغ یادشده بالا شروع و به بالاترین قیمت پیشنهادشده از طرف خریدار فروخته می‌شود. لازم به ذکر است شرکت در مزایده منوط به پرداخت ۱۰ درصد از مبلغ پایه کارشناسی به حساب سپرده ثبت به شماره شبا ۳۶۰۱۰۰۰۰۴۰۵۴۰۱۳۲۰۷۵۶۵۴۹۰ با شناسه واریز ۹۳۹۱۰۸۵۵۴۱۱۰۰۷۰۰۰۰۲۹۴۰۰۰۲۳۳۱۱۴ نزد بانک ملی که قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی و تسلیم فیش پرداخت آن به اداره اجرا بوده و حضور خریدار یا نماینده قانونی وی در جلسه مزایده است برنده مزایده مکلف است مابه‌التفاوت مبلغ فروش را ظرف پنج روز از تاریخ مزایده به حساب صندوق ثبت به شماره فوق واریز و فیش مربوطه را تسلیم اداره اجرا نماید. در غیر این صورت یعنی چنانچه مانده فروش به حساب فوق ظرف مهلت مقرر واریز نگردد مبلغ مزبور (۱۰ درصد واریزی) قابل استرداد نبوده و به حساب خزانه واریز خواهد شـــد و عملیات مزایده از وجه اعتبار ساقط و مزایده تجدید خواهد شد و اعتراض بعدی مسموع نخواهد بود. ضمنا بدهی‌های مربوطه به آب و برق و گاز اعم از حق اشتراک و انشعاب مصرف و نیز بدهی‌های مالیاتی و عوارض شهرداری تا تاریخ مزایده اعم از اینکه رقم قطعی آنها معلوم شده یا نشده باشد و همچنین حق حراج زاید بر مبلغ مزایده برعهده خریدار می‌باشد و درصورت وجود وجه مازاد حاصل از فروش وجوه پرداختی موضوع فراز ۶ بند الف ماده ۱۲۱ آیین‌نامه اجرا از محل مازاد قابل پرداخت می‌باشد. لازم به ذکر است چنانچه به مال مورد مزایده در جلسه خریدار پیدا نشود، مال مورد مزایده با دریافت حق الاجرا و حق مزایده به قیمتی که مزایده از آن شروع می‌شود به بستانکار واگذار خواهند شد و مزایده تجدید نخواهد گردید.

**م الف ۳۶۷۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۳۱**

**رئیس اداره اجرای اسناد رسمی تبریز-رقیه شری‌زاده**

نوبت دوم

**شرکت تعاونی مسکن کارکنان موسسه تحقیقات دامپروری کشور**
**آگهی دعوت مجمع عمومی عادی**

بدینوسیله از کلیه اعضای محترم این شرکت دعوت می‌شود تا در مجمع عمومی عادی نوبت دوم که در ســـاعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۳ در محل موسسه تحقیقات علوم دامی کشور واقع در خیابان شهید بهشتی بعد از سه راه رجایی‌شهر-روبه‌روی دهقان ویلای اول تشکیل می‌گردد حضور به هم رسانند.

توجه: ۱-درصورتی که عضوی نتواند در مجمع عمومی فوق حضور یابد می‌تواند استفاده از حق رای خود را برای حضور و اعمال رای در مجمع عمومی به یک نماینده تام‌الاختیار واگذار کند. تعداد آرای وکالتی هر عضو حداکثر سه رای و هر شخص غیرعضو تنها یـــک رای خواهد بود و در این صورت تایید نمایندگی تام‌الاختیار با امضای بازرس یا اکثریت اعضای هیات‌مدیره تعاونی خواهد بود. بدین منظور عضو متقاضی اعطای نمایندگی باید حداکثر ظرف هفت روز از انتشار این آگهی به همراه نماینده خود و با در دست داشتن مدرک موید عضویت در تعاونی و کارت شناسایی معتبر در محل دفتر شرکت تعاونی حاضر تا پس از احراز هویت طرفین، عضویت متقاضی و اهلیت نماینده، برگه نمایندگی مربوط توسط مقام مذکور تایید و ورقه ورود به مجمع عمومی برای نماینده صادر گردد. ۲-این مجمع عمومی با حضور هر تعداد از اعضا رسمیت خواهد داشت.

**دستورجلسه:**

۱-استماع گزارش هیات‌مدیره و بازرس
۲-اتخاذ تصمیم در خصوص واگذاری مرحله‌ای واحدهای ساخته‌شده (فازبندی پروژه)
۳-اتخـــاذ تصمیم در خصوص نحوه همسان‌ســـازی وجـــوه واریزی اعضاء برای ساخت پروژه

**هیات‌مدیره**

فرهیختگان
صدای نخبگان، نگاه جوانان
FARHIKHTEGAN
روزنـــامه فرهیختـــگان
WWW.FDN.IR
farhikhteganonline